

دکتر کنوت هایم، امثال، درس ششم، حکمت تجسم یافته، بخش ۱

کنوت هایم و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر کنوت هایم هستم در حال تدریس در مورد کتاب امثال. این جلسه شماره شش، استعاره‌ها و حکمت تجسم یافته، بخش اول است. به سخنرانی ششم در مورد کتاب امثال در کتاب مقدس خوش آمدید.

در این سخنرانی و در سخنرانی بعدی، سخنرانی هفتم، در هر یک از آنها به دو جنبه از کتاب مقدس امثال، خواهم پرداخت، که همگی مربوط به شخصیت بخشی به خرد در فصل های اول تا نهم هستند. بنابراین بانوی خرد طوری عمل می کند که گویی، خب، فضیلت شناختی-عقلانی خرد در صفحات این کتاب طوری رفتار می کند که گویی یک زن، یک انسان، یک انسان مؤنث است. اما برای بررسی کامل تر این موضوع، اول از همه، با بررسی عمیق تری از نظریه استعاره مدرن شروع می کنم که به ما کمک می کند استعاره شخصیت بخشی را در رابطه با خرد درک کنیم.

و ما این کار را در دو بخش انجام خواهیم داد، نظریه استعاره اول و خرد تجسم یافته اول در سخنرانی ششم و سپس نظریه استعاره دوم و خرد تجسم یافته دوم در سخنرانی هفتم. انقلابی در حال وقوع است، انقلابی در درک ما از چیستی انسان. چیزی که در خطر است چیزی کمتر از ماهیت ذهن انسان نیست.

بنابراین، سخنان جورج لاکاف، یکی از بازیگران کلیدی در مطالعات استعاره. لاکاف با خلاصه کردن تفکر غربی در مورد تفکر تا ریع آخر قرن بیستم، ادامه می دهد و من نقل قول می کنم: قرن هاست که ما در غرب خود را حیواناتی عاقل می دانیم که ظرفیت های ذهنی مان از طبیعت بدنی مان فراتر می رود. در این دیدگاه سنتی، ذهن ما انتزاعی، منطقی، غیرعاطفی، منطقی، آگاهانه در دسترس و مهم تر از همه، قادر به تطبیق مستقیم با جهان و بازنمایی آن است.

زبان در این دیدگاه از چیستی انسان، جایگاه ویژه ای دارد. زبان یک نظام نمادین منطقی و ممتاز درونی ذهن ماست که مفاهیم انتزاعی را که بر اساس خود جهان بیرونی تعریف می شوند، به طور شفاف بیان می کند. پایان نقل قول.

با این حال، در دهه های اخیر، دانشمندان علوم شناختی تحلیلی و دانشمندان کامپیوتر شواهد تجربی را گردآوری کرده اند که نشان می دهد ذهن و بدن به طور جدایی ناپذیری به هم مرتبط هستند. من دوباره از لاکاف نقل قول می کنم. تفکر در مغز توسط همان ساختارهای عصبی انجام می شود که بینایی، عمل و احساسات را کنترل می کنند.

زبان از طریق سیستم حسی-حرکتی و عاطفی که اهداف را تعریف می کند و اعمال را تصور، تشخیص و انجام می دهد، معنادار می شود. اکنون، در آغاز قرن بیست و یکم، شواهد موجود است، بازی تمام شده است و ذهن تجسم یافته است. پایان نقل قول.

پاراگراف زیر نتیجه این تغییر الگو در درک ما از فهم را خلاصه می کند. انقلاب تجسم نشان داده است که انسان بودن اساسی ما، توانایی ما در تفکر و استفاده از زبان، کاملاً محصول بدن و مغز فیزیکی ماست. نحوه عملکرد ذهن ما، از ماهیت افکارمان گرفته تا نحوه درک معنا و زبان، به طور جدایی ناپذیری با بدن ما گره خورده است.

چگونه جهان را درک، احساس و عمل می‌کنیم. ما ماشین‌های متفکر خونسرد نیستیم. فیزیولوژی ما مفاهیم فلسفه ما را فراهم می‌کند.

به نظر من، این تحولات معرفت‌شناختی توضیح می‌دهند که زبان مجازی، به ویژه استعاره‌ها، تشبیهات کنایه‌ها و مفاهیم ضمنی، بلوک‌های سازنده‌ی ضروری برای تفکر و ارتباط انسان هستند. زبان مجازی ابزاری را در اختیار ما قرار می‌دهد تا به صورت ذهنی بیان کنیم که چگونه بدن ما، از طریق مغزمان، آنچه را که حواس ما در جهان اطراف و درون ما درک می‌کنند، پردازش می‌کند. نتیجه‌ی این انقلاب تجسم برای زندگی عملی انسان، به تعبیر لاکاف، به تمام حوزه‌ها و جنبه‌های زندگی مربوط می‌شود.

دوباره نقل قول می‌کنم، هر فکری که داریم یا می‌توانیم داشته باشیم، هر هدفی که تعیین می‌کنیم، هر تصمیم یا قضاوتی که می‌کنیم و هر ایده‌ای که منتقل می‌کنیم، از همان سیستم تجسم‌یافته‌ای استفاده می‌کنند که برای ادراک، عمل و احساس از آن استفاده می‌کنیم. هیچ کدام از اینها به هیچ وجه انتزاعی نیستند. سیستم‌های اخلاقی هم همینطور.

نه ایدئولوژی‌های سیاسی. نه ریاضیات یا نظریه‌های علمی. و نه زبان.

و می‌خواهم اضافه کنم که نه الهیات. لاکاف همه این‌ها را در مقدمه‌اش بر کتابی نوشته‌ی یکی از شاگردانش بنجامین برگن، با عنوان «بلندتر از کلمات، علم جدید چگونگی معناسازی ذهن»، منتشر شده در سال ۲۰۱۲ می‌گوید. در آن کتاب، برگن صراحتاً به مدیون بودن خود به کار لاکاف اذعان می‌کند و لحن نسبتاً ۲۰۱۲ پیروزمندانه‌ی مقدمه‌ی لاکاف، حداقل نشان از آگاهی او از سهم خود در این تحول معرفت‌شناختی دارد.

اجازه دهید خلاصه‌ای کوتاه از تاریخچه تفکر ما در مورد استعاره در حدود ۳۵ سال گذشته برای شما ارائه دهم. اولین ویرایش از کتاب راهنمای استعاره کمبریج، با عنوان استعاره و تفکر، و ویرایش اندرو اورتونی، در سال ۱۹۷۹ منتشر شد، یک سال خیلی زود برای انتشار تک‌نگاری پیشگامانه در مورد نظریه استعاره توسط لاکاف و همکارش جانسون. حتی در ویرایش دوم کتاب راهنمای کمبریج، ۱۴ سال بعد در سال ۱۹۹۳، تنها اشاره‌ای گذرا به تک‌نگاری پیشگامانه لاکاف و جانسون، استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، وجود داشت.

اگرچه حداقل در آن جلد، لاکاف، که اکنون به عنوان یکی از بازیگران این حوزه شناخته می‌شد، مشارکت داشت، اما تا سال ۲۰۰۸، زمانی که ویرایش سوم کتاب راهنمای کمبریج، که اکنون توسط ریموند گیبس ویرایش شده بود، منتشر شد، تأثیر کامل کار لاکاف و جانسون تقریباً در هر صفحه و از زبان هر مشارکت‌کننده در این جلد احساس نمی‌شد. اکنون کار لاکاف و جانسون به همان شکلی که بود، شناخته شده بود.

که از آن زمان تاکنون با (Metaphors We Live By) «کتاب آنها، استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم» در سال ۱۹۸۹ (More Than Cool Reason) «یک تک‌نگاری تکمیلی با عنوان «بیشتر از دلیل خنک» منتشر شده است، که لاکاف با همکاری مکس ترنر آن را نوشته است، اکنون وضعیت هنر مطالعات استعاره را تعریف می‌کند. من که بیشتر نوشته‌های مهم در نظریه استعاره را از ارسطو تا سال ۱۹۸۰ (A Glossary of Literary Terms) خوانده‌ام، با خلاصه زیر از کتاب «واژه‌نامه اصطلاحات ادبی» نوشته مایک آبرامز در سال ۱۹۹۹ موافقم. این یادآوری مفیدی است که در حالی که اکثر انسان‌ها کاربران (Literary Terms) ماهر زبان مادری هستند و به طور منظم و ماهرانه از استعاره‌ها در زندگی روزمره استفاده می‌کنند، فیلسوفان و مفسران و محققان ادبیات ما، از جمله کتاب مقدس، تا همین اواخر درک بسیار کمی از استعاره داشته‌اند.

،نقل قولی از آبرامز. پس از ۲۵ قرن توجه به استعاره توسط بلاغت‌شناسان، دست‌نویسان و منتقدان ادبی که در نیم قرن گذشته فیلسوفان بسیاری نیز به آنها پیوسته‌اند، هیچ توافق عمومی در مورد نحوه شناسایی استعاره‌ها، چگونگی درک آنها و اینکه استعاره‌ها چه چیزی را به ما می‌گویند، وجود ندارد. پایان نقل قول

این ارزیابی از تاریخچه‌ی درگیری فکری با پدیده‌ی استعاره، مناسب و آموزنده است. حکم آبرامز با توجه به این واقعیت که پرسش از چگونگی شناسایی، درک و به‌کارگیری استعاره‌ها، محور اصلی پژوهش در مطالعات استعاره در سه‌چهارم اول قرن بیستم بود، بسیار تأمل‌برانگیزتر می‌شود. در اینجا خلاصه‌ای از اصول اصلی مطالعات استعاره توسط لاکاف و جانسون قبل از سال ۱۹۸۰ آمده است.

اولاً، استعاره مسئله‌ای مربوط به کلمات است، نه اندیشه. استعاره زمانی رخ می‌دهد که یک کلمه نه برای آنچه معمولاً به آن اشاره دارد، بلکه برای چیز دیگری به کار رود. ثانیاً، زبان استعاری بخشی از زبان متعارف معمولی نیست.

در عوض، بدیع است و معمولاً در شعر، تلاش‌های بلاغی برای اقناع و اکتشافات علمی پدیدار می‌شود. سوم، زبان استعاری انحرافی است. در استعاره‌ها، کلمات در معانی صحیح خود به کار نمی‌روند.

چهارم، عبارات استعاری مرسوم در زبان روزمره، اصطلاحاً استعاره‌های مرده هستند. یعنی عباراتی که زمانی استعاری بودند اما اکنون به عبارات تحت‌اللفظی تبدیل شده‌اند. پنجم، استعاره‌ها شباهت‌ها را بیان می‌کنند.

یعنی، شباهت‌های از پیش موجود بین آنچه کلمات معمولاً به آن اشاره می‌کنند و آنچه که هنگام استفاده استعاری به آن اشاره می‌کنند، وجود دارد. حال به یاد داشته باشید، این پنج نکته در واقع بخشی از ایده‌های قدیمی‌تر استعاره هستند، نه آنچه که ما در ۳۵ سال گذشته از زمان کار لاکاف و جانسون کشف کرده‌ایم. در میان بسیاری از بینش‌های مهم دیگر که در این سخنرانی وقت ندارم به آنها بپردازم، می‌خواهم سه خطای زیر را در نظریه سنتی استعاره و تفاسیر استعاره برجسته کنم.

اولاً، تمرکز انحصاری بر استعاره‌های به اصطلاح بدیع یا جسورانه، گمراه‌کننده بود. ثانیاً، و برعکس استعاره‌های به اصطلاح مرده، بسیار زنده هستند و در واقع ستون فقرات تفکر و ارتباطات انسانی را تشکیل می‌دهند. بنابراین، آنچه در نظریه‌های قدیمی‌تر نادیده گرفته شده است، در درک جدید از نظریه استعاره احتمالاً مهم‌ترین نکته در مورد استعاره‌ها است.

سوم، تلقی مرسوم از استعاره‌ها به عنوان چیزی که به نوعی از نهاد و حامل تشکیل شده است، طبق گفته ریچاردز، فاعل اصلی و فاعل ثانویه یا فرعی، سیاه، گاه به گاه و تصویر، طبق گفته پل آویس، معنای بازسازی شده یک استعاره را بر بیان استعاری واقعی اولویت می‌دهد. و من معتقدم که این یک اشتباه است. اکنون به طور خاص به کار لاکاف و جانسون و تأثیر آن می‌پردازم.

پس سهم کار لاکاف، جانسون و ترنر در نظریه استعاره مدرن چیست؟ چه چیزی در مورد کار آنها بسیار ویژه است؟ از زمان انتشار کتاب مهمشان، استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، در سال ۱۹۸۰، جورج لاکاف و مارک جانسون تأثیر عمیقی بر توسعه نظریه استعاره گذاشته‌اند. آنها در کتاب خود، تأیید مشکل‌ساز زیر را مطرح می‌کنند که بی‌شباهت به بسیاری از توصیف‌های دیگر استعاره نیست. و من نقل قول می‌کنم، این فقط یک خط است.

جوهره استعاره، درک و تجربه یک چیز است... ببخشید، دوباره شروع می‌کنم. جوهره استعاره، درک و تجربه یک نوع چیز بر اساس نوع دیگر است. همین.

این ممکن است در ابتدا ساده و بی‌تکلف به نظر برسد، اما روشی که آنها این را توسعه می‌دهند، پیامدهای عظیمی برای نظریه استعاره دارد. دو قلمرو معنا وجود دارد. یکی از اینها به تجربه ما نزدیک‌تر است، در حالی که دیگری چیزی است که ما با کمک یک عبارت استعاری در حال بررسی آن هستیم.

و بنابراین، این گفته، تمرکز علمی فزاینده‌ای را بر جنبه‌های شناختی استعاره آغاز کرد. یکی دیگر از ویژگی‌های این تعریف که می‌خواهم برجسته کنم، تأکید بر درک و تجربه است. این تعریف تأکید می‌کند که استعاره‌ها چیزی بیش از تزئینی هستند، بلکه به درک کمک می‌کنند.

و آنها این کار را با کمک به ما انجام می‌دهند که نه تنها در مورد آنچه گفته می‌شود تأمل کنیم، بلکه آن را تجربه کنیم. استعاره یک جنبه شناختی چند حسی دارد. یکی دیگر از بینش‌های مهم اخیر مربوط به رابطه بین استعاره‌های مرسوم و استعاره‌های به اصطلاح بدیع است.

لاکاف و ترنر با تکیه بر نتایج استدلال‌های بسیار جالب، نتیجه می‌گیرند که اکثر، اگر نگوئیم همه، استعاره‌ها مفهومی هستند، به این معنی که به یک سیستم پیچیده و بسیار ساختاریافته از استعاره‌های مرسوم تعلق دارند. و استعاره‌های بدیع به طور طبیعی از این سیستم ناشی می‌شوند. من نقل قول می‌کنم: نکته اصلی که باید از این بحث برداشت کرد این است که استعاره، تا حد زیادی، در این سیستم عظیم، بسیار ساختاریافته و ثابت قرار دارد.

یک سیستم به هیچ وجه مرده نیست. از آنجا که قراردادی است، به طور مداوم و خودکار و بدون تلاش یا آگاهی مورد استفاده قرار می‌گیرد. استعاره بدیع از این سیستم استفاده می‌کند و بر اساس آن بنا می‌شود، اما به ندرت مستقل از آن رخ می‌دهد.

جالب‌تر از همه این است که به نظر می‌رسد این سیستم استعاره، استدلال انتزاعی را ایجاد می‌کند که ظاهراً مبتنی بر استدلال فضایی است. پایان نقل قول. ویرایش سوم کتاب «استعاره و تفکر» در سال ۲۰۰۸ منتشر شد و اکنون با عنوان «راهنمای کمبریج استعاره و تفکر» منتشر شده است و نشان‌دهنده یک تغییر الگوی عظیم در مطالعات استعاره است.

ما این موضوع را در درس هفتم بررسی خواهیم کرد، زیرا فکر می‌کنم تا اینجا به اندازه کافی جزئیات نظری در مورد نظریه استعاره را با شما به اشتراک گذاشته‌ام. و کاری که می‌خواهم در ادامه این سخنرانی، سخنرانی ششم، انجام دهم، بررسی تجسم خرد در کتاب امثال است. بنابراین اکنون در بخش دوم سخنرانی ششم، قصد داریم به تجسم خرد در کتاب امثال پردازیم.

و تا حدی، ما همچنین به این سوال خواهیم پرداخت که تجسم حکمت چه نقشی ممکن است در شناسایی عیسی ناصری به عنوان مسیح، و حتی بیشتر از مسیح، به عنوان پسر خدا در عهد جدید داشته باشد یا نداشته باشد. ما به طور کامل در مورد این موضوع بحث نخواهیم کرد، زیرا این یک مجموعه سخنرانی در مورد کتاب امثال است، نه در مورد عهد جدید. اما حداقل باید برخی از سوالات اساسی هرمنوتیکی، فلسفی و کلامی مرتبط با این موضوع را مطرح کنیم.

بنابراین چگونه شخصیت‌بخشی به خرد، این استعاره از خرد به عنوان یک انسان، بر خوانش کتاب امثال سلیمان تأثیر می‌گذارد؟ در چند دقیقه آینده، برداشت بروس والتکه از خرد شخصیت‌یافته در کتاب امثال سلیمان را خلاصه خواهم کرد. تحلیل‌های او از متون منفرد، بعداً تا حدی با برداشت من از متون خاص امثال سلیمان، در جایی که به خرد شخصیت‌یافته اشاره می‌کنند، ادغام می‌شود. فرض اساسی در برداشت بروس والتکه در تفسیر خوبش از کتاب امثال سلیمان این است که، نقل قول، خرد شخصیت‌یافته در

مقدمه، یعنی فصل‌های ۱.۸ تا ۸.۳۶، همان امثال سلیمان، یعنی امثال ۱۰ تا ۲۹ است که گفته‌های الهام‌شده آگور و لموئیل به آن پیوست شده است، پایان نقل قول

والتکه به تفصیل بین شخصیت‌ها یا چهره‌های او و واقعیت پشت آنها تمایز قائل شد. به غیر از عبارات کلیدی در امثال ۱.۲۰ تا ۳۳ و امثال ۸.۱ تا ۳۶، حکمت زن در امثال ۶.۲۲ به عنوان راهنما، در امثال ۷.۴ به عنوان خواهر یا عروس محبوب و در امثال ۹.۱ تا ۶ به عنوان میزبان شخصیت‌پردازی شده است. والتکه تا ۳۳ را در پرتو ۸.۱ تا ۳۶ تفسیر کرد زیرا تنها در آن دو عبارت، حکمت سخنرانی‌های مفصلی را در ۱.۲۰ دروازه شهر با استفاده از زبان مشابه ایراد می‌کند، من از والتکه نقل قول می‌کنم. اگر این معادله ممکن پذیرفته شود، او به عنوان موجودی زاده شده توسط خدا در زمان ازلی و بنابراین متمایز از او و نه ابدی نشان داده می‌شود. پایان نقل قول

با این وجود، به نظر می‌رسد در استدلال والتکه اندکی تنش وجود دارد. او دیگر همانندسازی‌های حکمت به عنوان انواع مختلف زنان را رد کرد، زیرا، نقل قول، هیچ یک از این‌ها حق مطلب را در مورد آموزه‌های نبوی و نقش‌های الهی او ادا نمی‌کند، نقل قول آخر. والتکه اکثر همانندسازی‌های متعدد و متنوع حکمت تجسم‌یافته را که در تحقیقات اخیر انجام شده است، برشمرده و نتیجه گرفت که، نقل قول، حکیم، حکمت را به عنوان زنی منحصر به فرد نشان می‌دهد که ردای پیامبری را بر تن دارد، طومارهای خردمندان را حمل می‌کند و تاجی الهه‌مانند بر سر دارد، نقل قول آخر

و او با تأیید به نظر مایکل فاکس اشاره کرد که به نوبه خود کار کلودیا کمپ را دنبال کرده بود. دوباره نقل می‌کنم، بانوی خرد می‌تواند پدیده‌های متنوعی را از حوزه‌های دنیوی و ادبی جمع‌آوری کند بدون اینکه خودش نماینده هیچ واقعیت شناخته‌شده‌ای باشد، پایان نقل قول. سه ویژگی کلیدی خرد در برداشت والتکه اول نبوی، دوم خردمندی و سوم الهی است

نقل قول مفصل زیر، دیدگاه والتکه را در مورد نمایش پیچیده‌ی شخصیت حکمت مجسم در امثال ۱ تا ۹ خلاصه می‌کند. من نقل می‌کنم: اجزای نبوی، خردمندان و الهی شخصیت‌پردازی او چنان در یکدیگر نفوذ می‌کنند که او به عنوان شخصیتی منحصر به فرد پدیدار می‌شود که تنها همتای او عیسی مسیح است. هویت او به عنوان موجودی آسمانی مجسم که با فروتنی، طرد توده مردم را می‌پذیرد تا به آنها زندگی ابدی ارائه دهد، در چارچوب کتاب مقدس به عنوان پیشگویی از کسی که بزرگتر از سلیمان است، عمل می‌کند او با شور و اشتیاق یک پیامبر موعظه و التماس می‌کند، می‌اندیشد و با روشنفکران در ارتباط است و اقتدار خدا را به کار می‌گیرد

او نه پیامبری معمولی مانند میریام است و نه حکیمی مانند ایتان اشقاتی. حکمت زن، واسطه‌ای آسمانی و بی‌نظیر است که حکمت خدا را به بشریت منتقل می‌کند. اگرچه او بیشتر به خدا نزدیک است تا به انسان‌ها، اما در شلوغی و هرج و مرج دروازه شهر، با توده مردم در تعامل است و با نمایش شگفت‌انگیزی از لطف. جوانان بی‌تفاوت را دعوت می‌کند تا قبل از اینکه مرگ ابدی آنها را فرا بگیرد، از سرزنش او توبه کنند

پایان نقل قول. حالا می‌خواهم از بسیاری از کارهایی که بروس والتکه اینجا انجام می‌دهد انتقاد کنم، اما می‌خواهم بگویم اگرچه در تفاسیر مختلف، تأکیدات کاملاً متفاوتی دارم، می‌خواهم بگویم که به نوعی از کار والتکه با رضایت بالایی شکایت دارم. در نوشته‌های او حقیقت و خرد زیادی وجود دارد

من فکر می‌کنم تفسیر والتکه در کنار تفسیر مایکل فاکس بهترین تفسیرهایی هستند که ما از کتاب امثال داریم و صد سال است که داریم. بنابراین، من نمی‌گویم که هر آنچه والتکه می‌گوید اشتباه است، اما کاری که من سعی دارم انجام دهم این است که از نظریه استعاره همانطور که قبلاً در سخنرانی شروع به انجام آن

کردیم، برای افزایش درک عمیق‌تر از تجسم خرد استفاده کنم. به نظر من، بررسی دقیق‌تر، سه شکاف در تصویر والتکه از خرد تجسم‌یافته به عنوان یک واسطه آسمانی بی‌نظیر را آشکار می‌کند.

از یک سو، او تا حدی ایده نورمن وایبری را مبنی بر اینکه حکمت، تجسمی از صفت خداست، تأیید کرد. زیرا او می‌گوید در واقع، حکمت از وجود خود او زاده می‌شود. در حالی که حکمت در واقع توسط خدا زاده می‌شود، طبق ایدز ۲۲، همانطور که بعداً بررسی خواهیم کرد، من نمی‌توانم هیچ نشانه‌ای در کتاب امثال پیدا کنم که منشأ آن از وجود خود خدا باشد، همانطور که والتکه می‌گوید.

شکاف دیگری در ادعای والتکه قابل مشاهده است مبنی بر اینکه یک نقل قول، تفسیر جامع از مقدمه یعنی امثال ۱.۸-۸.۳۶، نشان می‌دهد که حکمت در تمام جلوه‌های مختلف خود، به ویژه به عنوان یک واسطه آسمانی، حکمت الهام گرفته از سلیمان را تجسم بخشیده است، نقل قول پایانی. فرضیه اساسی والتکه مبنی بر اینکه حکمت زن، آموزه‌های موجود در کتاب امثال را تجسم می‌بخشد، قانع‌کننده است. با این حال، این ایده که حکمت تجسم یافته، یک واسطه آسمانی است، به نظر می‌رسد در تضاد مستقیم با این واقعیت است که والتکه به درستی بر آن تأکید کرده است، آنچه او واسطه قرار می‌دهد شامل آموزه‌های زمینی موجود در کتاب امثال است.

در برداشت والتکه از هویت او، او همزمان هم واسطه و هم مواد واسطه است. سومین شکاف در بازنمایی والتکه از حکمت تجسم‌یافته، به عنوان بخشی از بحث او در مورد الهیات کتاب امثال ظاهر می‌شود که شامل بحث مهمی در مورد مسیح‌شناسی است. ارائه او به دو بخش تقسیم می‌شود.

رابطه حکمت زن با عیسی مسیح و برتری عیسی مسیح بر حکمت زن. او می‌خواهد هر دو جنبه را در نظر بگیرد. والتکه در بررسی مختصری از چگونگی درک مسیحیان و متکلمان از رابطه بین حکمت و عیسی مسیح، تأکید کرد که از زمان جاستین شهید، ۱۲۵ میلادی، اکثر مسیحیان سوفیا، ترجمه یونانی کلمه عبری حکمت، را با عیسی مسیح یکی می‌دانستند.

یک استثنای قابل توجه که بدون ذکر سند ذکر شده است، ظاهراً ایرنائوس بود که حکمت را با روح القدس برابر می‌دانست. فکر بسیار جالبی است. اساس این برابر دانستن حکمت و مسیح، همپوشانی بین این دو شخصیت در دو ویژگی حیاتی بود.

هر دو در متون کتاب مقدس به عنوان موجوداتی ازلی و به عنوان عوامل آفرینش توصیف شده‌اند. متونی که والتکه به عنوان متون مرتبط ذکر کرده است عبارتند از امثال ۳، ۱۹-۲۰، فصل ۸، آیات ۲۲-۳۱، یوحنا ۳، اول قرن‌تین ۸، آیه ۶، کولسیان ۱، آیات ۱۵-۱۶، عبرانیان ۱، آیه ۳. با این حال، والتکه معتقد بود ۱، که تفسیر دستوری-تاریخی امثال ۸، تفسیر آباء را تأیید نمی‌کند. در عوض، او تز قبلی خود در مورد برابری بین حکمت تجسم‌یافته و محتوای کتاب امثال را گسترش داد.

من از والتکه نقل قول می‌کنم، سلیمان حکمت زن را با آموزه‌های خود یکی می‌دانست، نه با یک هیپوستازیس، یعنی یک موجود آسمانی ملموس که نماینده یا نماینده خدا است و مستقل از اوست. علاوه بر این، والتکه ادامه داد، نسخه‌های باستانی امثال ۸، ۲۲-۳۱ و ادبیات حکمت یهودی هیچ پایه و اساس منسجمی، اگر نگوییم هیچ، برای مسیح‌شناسی والای عهد جدید ارائه نمی‌دهند. او به طور خلاصه سپتواجینت، منزیره، فیلون، حکمت سلیمان و تارگوم اورشلیم را بررسی کرد.

اظهار نظر او در مورد مطالب موجود در حکمت سلیمان ارزش تکرار دارد. این یکتاپرست ناشناس ببخشد، این یکتاپرست ناشناس، حکمت را به عنوان یک قدرت خالق، به اصطلاح اوریگن، که واسطه بین خالق و خلقت است، نشان می‌دهد، پایان نقل قول. والتکه پیش‌بینی‌پذیری مسیح‌شناسی والای عهد جدید را

انکار نکرد، اما این را که این مسیح‌شناسی والا را بتوان با توصیف حکمت تجسم‌یافته در امثال ۸ تأیید کرد رد کرد. دوباره نقل می‌کنم، نوشته‌های یهودی در آغاز دوران مسیحیت ممکن است وسیله‌ای برای بیان آموزه تثلیث در اختیار حواریون قرار داده باشند، که در آن عیسی مسیح به عنوان عاملی که از طریق او همه چیز آفریده شده است، نشان داده شده است، اما آنها مسیح‌شناسی والای خود را در امثال ۸:۲۲-۳۱ پایان نقل قول، ذکر یا بنا نمی‌کنند.

ارزش دارد که این پاراگراف را، هم از نظر آنچه تأیید می‌کند و هم از نظر آنچه انکار می‌کند، بررسی کنیم. اولاً، والتکه تأیید می‌کند که نوشته‌های یهودی که در امثال ۸:۲۲-۳۱ به حکمت تجسم‌یافته پرداخته‌اند، بر نحوه‌ی تصویرسازی نویسندگان عهد جدید از عیسی ناصری تأثیر گذاشته‌اند. ثانیاً، والتکه انکار می‌کند که نویسندگان عهد جدید به امثال ۸:۲۲-۳۱ استناد کرده‌اند. ثالثاً، والتکه انکار می‌کند که نویسندگان عهد جدید هنگام تدوین مسیح‌شناسی والای خود از عیسی ناصری تحت تأثیر امثال ۸:۲۲-۳۱ بوده‌اند.

من با آنچه والتکه در جمله اول تأیید می‌کند موافقم. انکار اول والتکه نیز به همان اندازه غیر بحث‌برانگیز است. نویسندگان عهد جدید در واقع از امثال ۸:۲۲-۳۱ نقل قول نکرده‌اند. با این حال، من با ادعای والتکه مبنی بر اینکه امثال ۸:۲۲-۳۱ بر دیدگاه نویسندگان عهد جدید در مورد عیسی ناصری تأثیری نداشته است مخالفم.

اکنون به بخش دوم سخنرانی ششم می‌پردازیم که به تجسم خرد می‌پردازد. و قصد داریم نگاهی اولیه به برخی از متون کتاب امثال در مورد خرد تجسم‌یافته داشته باشیم. خرد به عنوان یک شخصیت کاملاً تجسم‌یافته زن در فصل اول، آیات ۲۰-۳۳، در فصل هشتم، آیات ۱-۳۶ و در فصل نهم، آیات ۱-۶ و ۱۱-۱۲ ظاهر می‌شود.

و سپس آن، یا همچنین خرد، به عنوان یک شخصیت پردازی کمتر توسعه یافته، یا شاید بتوانیم آن را یک انیمیشن بنامیم، در فصل دوم، آیات ۱-۳، در فصل سوم، آیات ۱۳-۲۰، در فصل پنجم، آیات ۵-۹، آیات ۱۳ و ۱۴، و در فصل هفتم، آیات ۴-۵ ظاهر می‌شود. اکنون با نوعی تفسیر استعاری حساس از شخصیت ۱۱ پردازی در فصل اول، آیات ۲۰-۳۳ شروع می‌کنم. در اینجا، خرد در سراسر کتاب به عنوان زنی با نگرش شخصیت پردازی شده است.

او به ساده‌لوحان در مورد عدم پاسخ به دعوت او برای یادگیری، موعظه می‌کند. دعوتی که ظاهراً در مرحله‌ای زودتر رخ داده و اکنون فرض بر این است. آیات ۲۰-۲۱ درخواست او را مطرح می‌کند.

او فریاد می‌زند، صدایش را بلند می‌کند و سخن می‌گوید. آیات ۲۲ تا ۳۳ شامل سرزنش واقعی اوست. در اینجا، حکمت نه تنها مانند یک زن تحقیر شده صحبت می‌کند، بلکه خود را به عنوان یک انسان مؤنث معرفی می‌کند.

او مورد تمسخر قرار گرفته است، اگرچه دستش را دراز NRSV. او روحی دارد، آیه ۲۳، افکار ترجمه شده در کرد، آیه ۲۴. او از قصد خود برای خندیدن صحبت می‌کند، آیه ۲۶، و از پاسخ دادن به کسانی که قبلاً او را تحقیر می‌کردند، خودداری می‌کند، در حالی که آنها باید عواقب بی‌توجهی به او را متحمل شوند، آیه ۲۸.

همانطور که آیات ۲۹-۳۰ نشان می‌دهد، این شخصیت بخشی در سطح ادبی باقی می‌ماند. حکمت، نصیحت و سرزنش خود را با دانش و ترس از خداوند همسو می‌کند. شخصیت بخشی در این متن در سطح ادبی باقی می‌ماند.

این تصویر، خرد فرزانه را به شکل یک زن مجسم می‌کند. با این حال، این تجسم صرفاً یک زینت نیست. بلکه تأثیر عاطفی قدرتمندی دارد، زیرا به طرز ماهرانه‌ای اهمیت و فوریت کسب خرد را به تصویر می‌کشد.

با این حال، هیچ چیز نشان نمی‌دهد که حکمت چیزی جز چیزی صرفاً انسانی، تقریباً بیش از حد انسانی نیست. با این حال، عصبانیت او نشان دهنده ضعف شخصیت نیست، بلکه خطر امتناع از حکمت و همچنین آسیب‌پذیری او را که ناشی از میل عمیق او به یادگیری انسان‌ها است، برجسته می‌کند. حکمت در اینجا الهی نیست، اگرچه او از طریق بیان و ترس از خداوند و از طریق شیوه گفتارش که شبیه بسیاری از پیامبران عهد عتیق است، با خداوند مرتبط است.

پس تأثیر این شخصیت‌بخشی چیست؟ مایکل فاکس، در تفسیر خود، خلاصه مفیدی دارد. من اولین سخنرانی بانو حکمت را نقل می‌کنم که به جای اعمال، به نگرش‌های افراد می‌پردازد. تمرکز اینجا بر شخصیت درونی است.

در تمام سخنرانی‌های او، به جای توضیح اینکه چه اعمالی خوب یا بد هستند، خرد، موضعی اساسی در قبال خود خرد یا خود خرد می‌طلبد. گشودگی عاشقانه به پیام خرد، چه شیرین باشد چه تلخ، در کنار ترس از عواقب رد آن. این نگرش، لازمه یادگیری است.

این امر تلاش‌ها را انگیزه می‌دهد و جذب درس‌ها را ممکن می‌سازد. بدون آن، حتی یادگیری سطحی نیز بعید است و دانش نمی‌تواند به عمل تبدیل شود. سایر میان‌پرده‌ها بر موضع درست تأکید خواهند کرد.

این یکی می‌خواهد ما را از مورد اشتباه بترساند. جمله آخر در این نقل قول، نیت بلاغی پشت سخنان تحقیرآمیز حکمت تجسم یافته را برجسته می‌کند. حکمت کتاب امثال برای زندگی مهم است.

و شاعری که این درخواست زیبا و فوری را سروده است، حکمت را به معنای واقعی کلمه زنده می‌کند تا خوانندگان را به یادگیری با اشتیاق و وقف خود به کار فکری و مذهبی ترغیب کند. اکنون به سراغ امثال ۲ آیات ۱ تا ۳ می‌رویم. کل فصل، فصل ۲، شامل یک عبارت شرطی طولانی است. در مجموعه‌ای از مترادف‌ها، گوینده در آیات ۱ تا ۲، آموزه خود را با حکمت یکی می‌داند. پسرم، اگر سخنان و احکام مرا می‌پذیری، گوش خود را به حکمت متوجه کن و قلب خود را به فهم متمایل ساز.

پروتز، نتیجه‌ی شرط اگر، در آیه‌ی ۳ ادامه می‌یابد که شامل شخصیت‌بخشی است. اگر واقعاً برای بصیرت، فریاد می‌زنی و صدایت را برای فهمیدن بلند می‌کنی، و سپس به آیه‌ی ۴ گسترش می‌یابد، جایی که دو تشبیه با مقایسه‌ی او (او) (با نقره و گنجینه‌های پنهان، به پویایی مختصر خرد و مترادف‌های آن، یعنی بینش و فهم، تجسم می‌بخشند. تعامل جالبی بین شخصیت‌بخشی‌ها و تجسم‌ها در آیات ۲ تا ۴ وجود دارد. احتمالاً باید لحظه‌ای اینجا توقف کنم و توضیح دهم که تجسم، اصطلاحی فنی برای نقطه‌ی مقابل شخصیت‌بخشی است.

شخصیت‌بخشی، یک چیز یا یک واقعیت انتزاعی را به یک موجود زنده، یک انسان، تبدیل می‌کند. شیء‌انگاری، یک موجود زنده، اغلب یک انسان، را به یک چیز تبدیل می‌کند. به آن عینیت می‌بخشد.

بنابراین، همانطور که گفتم، تعامل جالبی بین شخصیت‌پردازی‌ها و تجسم‌ها در آیات ۲ تا ۴ وجود دارد. عبارت این است که گوش خود را به حکمت متوجه کن و قلب خود را به فهم متمایل کن، اگر واقعاً برای بصیرت فریاد می‌زنی و صدای خود را برای فهم بلند می‌کنی، این تجسم در آیات ۲ تا ۳ است، رابطه‌ای را با شخصی عزیز و مهم تداعی می‌کند، رابطه‌ای که از طریق ارتباط دو طرفه و پیگیری فعال ارتباط شکوفا می‌شود. عبارت این است که اگر آن را مانند نقره بجویی و مانند گنج‌های پنهان آن را جستجو کنی، این

تجسم‌ها در آیات ۴ دلالت بر این دارند که برای رسیدن به نتیجه مطلوب، یعنی یادگیری، باید تلاش و فداکاری زیادی صرف شود. بنابراین، آیات ۱ تا ۲ آموزه پدر را با تجسم حکمتی که از خود خدا سرچشمه می‌گیرد، برابر می‌دانند.

به آیه ۶ مراجعه کنید. این دیدگاه تعلیمی فراتر از کلمات واقعی در امثال ۲ است. کلمات مورد نظر نصیحت‌ها و گفته‌های موجود در مجموعه‌هایی هستند که در ادامه می‌آیند، زیرا در این باب هیچ دستوری وجود ندارد. آپودوسیس، نتیجه برآورده شدن شرط، در آیه ۵ آغاز می‌شود که نتیجه عمل پیشنهادی در آیات ابتدایی را ذکر می‌کند. کسانی که به دنبال حکمت هستند، ترس از خداوند را درک می‌کنند و به شناخت خدا دست می‌یابند.

ترکیب هر دو، اوج حکمت است. می‌توان به این وعده اعتماد کرد، زیرا در نهایت، خداوند است که حکمت، دانش و فهم را در آیه ۶ عطا می‌کند. زیرا خداوند حکمت می‌دهد. از دهان او دانش و فهم صادر می‌شود.

بنابراین، پروتاسیس بسطیافته، یک ابزار بلاغی است که به گفته فاکس، چیزی از بزرگی وظیفه پیش روی جوینده حکمت را نشان می‌دهد. حکمت چنان والا و در نتیجه دور از دسترس است که دسترسی به آن به خودآشکارسازی‌اش در پاسخ به یک درخواست مستقیم، آیه ۳، بستگی دارد، وحی‌ای که فقط از طریق خدا امکان‌پذیر است، آیات ۶ تا ۷. بنابراین، در تحلیل نهایی، درخواست برای حکمت شخصیت‌مند، درخواستی از خود خداست. تأثیر این شخصیت‌پردازی، ترکیب مفاهیم مطلوبیت حکمت با تأکید بر تلاشی است که همیشه از کسانی که به دنبال حکمت هستند، خواسته می‌شود و تشویقی است که این تلاش از طریق مداخله لطف‌آمیز خود خدا پاداش داده خواهد شد، که اعطای حکمت او با خودآشکارسازی حکمت برابر است.

ابزار ادبی شخصیت‌بخشی به طرز هوشمندانه‌ای با اشاره به خداوند به عنوان توزیع‌کننده نهایی حکمت، جویندگان حکمت را به چالش می‌کشد، نوید می‌دهد و تشویق می‌کند. به گفته والتکه، شناخت خدا، حداقل تا حدی به ورود به یک رابطه شخصی با خالق اشاره دارد. حکمت عقلانی است و نیاز به تلاش دارد.

در کتاب مقدس، به گفته‌ی کارول نیوسام، وفاداری مقدم بر فهم است. اکنون به آیات ۱۳ تا ۲۰ از باب سوم امثال سلیمان می‌پردازیم. این متن، نوعی ماکاریسم بسطیافته است، ژانری که برای تشویق یک فضیلت خاص با ابراز خوش‌شانسی دارنده‌اش، به قول مایکل فاکس، به کار می‌رود.

خوشبخت چنین و چنان است زیرا در اینجا فضیلت حکمت توصیه شده است. دارنده حکمت خوشبخت اعلام می‌شود زیرا از طریق حکمت به افتخار و ثروت دست می‌یابد، آیه ۱۶. مقایسه، آیات ۱۴ تا ۱۵، بین ارزش حکمت در مقابل ارزش فلزات گرانبهای مختلف ذکر شده در آنجا نیست، بلکه بین آنچه هر کدام می‌توانند تولید کنند، است.

بنابراین، حکمت به عنوان زنی با دست و پا تصویر شده است. او با دست راستش به صاحبش عمر طولانی و با دست چپش ثروت و افتخار می‌بخشد، آیه ۱۶. نحوه راه رفتن او، یعنی رفتار او با کسانی که از حکمت استفاده می‌کنند، برای آنها آرامش به ارمغان می‌آورد، آیه ۱۷.

این گفته که حکمت تجسم‌یافته بهتر از کالاهای ارزشمند است، بار دیگر بر جنبه‌ی رابطه‌ی ارزش حکمت تأکید می‌کند. این موضوع به شیوایی در تفسیر بروس والتکه در باب ۳، آیات ۱۴ تا ۱۵ بیان شده است. آنچه حکمت می‌تواند ارائه دهد، از نقره بهتر است، زیرا پول می‌تواند غذا را سر سفره بیاورد، اما نمی‌تواند رفاقت و دوستی را در اطراف آن ایجاد کند.

، خانه‌ای اما نه یک خانه و می‌تواند به یک زن جواهرات بدهد اما نه عشقی که واقعاً می‌خواهد. با این حال این شخصیت بخشی کوتاه مدت است. در آیه ۱۸، حکمت به درخت زندگی تبدیل می‌شود و در آیات اوج داستان ۱۹ تا ۲۰، حکمت موجودیتی جدا از خدا نیست، بلکه حکمتی که خداوند از طریق آن زمین را بنیان نهاد، یکی از فضایل اوست.

به وسیله دانش او به موازات حکمت و فهم است که جهان آفریده شد. ضمناً، بسیار شبیه به عبارت اوج گیرنده در مزمور ۱۰۴، آیه ۲۴ است. بنابراین، دلیل نهایی اینکه چرا خردمندان ممکن است خود را خوشبخت بدانند این است که با حکمت، همان فضیلتی را که خدا در خلقت به کار برده است، در دست دارند.

چه تضمینی بهتر از این برای موفقیت؟ باز هم، این شخصیت پردازی در سطح ادبی باقی می‌ماند. تصویر حکمت که با وقار به سوی کسانی که او را جستجو و یافته‌اند، می‌رود و ثروت، افتخار و عمر طولانی را برای پاداش دادن به آنها در اختیارشان قرار می‌دهد، جذابیت عاطفی قوی‌ای دارد. با این حال، حکمت نه یک موجودیت مستقل به خودی خود است و نه یک فضیلت انسانی مستقل از خدا.

حکمت در اینجا یکی از ویژگی‌های اصلی شخصیت خداوند است و انسان‌ها در جستجوی حکمت، حکمت خدا را جستجو می‌کنند. بروس والتکه به درستی اشاره کرد که آیات ۱۹ تا ۲۰ فرض می‌کنند که حکمت متجسم شده مقدم بر خلقت است، نکته‌ای که هنگام بررسی امثال ۸ در درس ۷ به آن باز خواهیم گشت. بنابراین، در اینجا یک تشخص ادبی مختصر از حکمت داریم که در آن او یک ویژگی الهی ازلی است. این نکته در امثال ۳ مورد تأکید قرار نگرفته است، اما بعداً وقتی به اهمیت ازلی بودن حکمت در امثال ۸ نگاه خواهیم کرد، به این نکته باز خواهیم گشت. اکنون به امثال ۴، آیات ۵ تا ۹ و آیات ۱۱ و ۱۳ می‌پردازم.

مشابه امثال ۲، ۱ تا ۳، حکمت در آیه ۵ با آموزه‌های پدر یکی دانسته شده است، زیرا حکمت و بینش با سخنان پدر موازی هستند. در آیات ۶ تا ۹، حکمت به عنوان زنی به تصویر کشیده شده است که حلقه گل و تاجی بر سر کسی می‌گذارد که او را به دست می‌آورد (آیات ۵ و ۷)، او را گرمی می‌دارد (آیات ۶ و ۸)، او را در آغوش می‌گیرد (آیه ۸) و او را نگره می‌دارد (آیه ۶). (آیات ۱۱ و ۱۳ نیز بخشی از شخصیت بخشی هستند زیرا پسوند ضمیر مونث در آیه ۱۳ به کلمه حکمت در آیه ۱۱ اشاره دارد. این تصویرسازی از رابطه بین یک مرد و یک زن صحبت می‌کند، اما آنطور که به طور سنتی در اسرائیل درک می‌شود، نمونه‌ای از رابطه یک زن و شوهر نیست.

فاکس نوشت، برخلاف کلیشه‌های مدرن از نگرش‌های باستانی، این زن استعاری است که محافظ است کسی که از فرد تحت حمایت خود نگهداری و محافظت می‌کند. خرد شخصیت مند نقش غالب را بر عهده دارد، اما این نشانه‌ای از این نیست که نگرش‌های باستانی به طور سنتی زنان را در کنار مردان می‌پنداشتند یا زنان را مرتباً حامی شوهرانشان تصور می‌کردند، همانطور که به نظر می‌رسد فاکس فکر می‌کند. بلکه، نقش خرد شخصیت مند در رابطه، یک تغییر نقش عمده است تا ارزش او را نشان دهد و تحسین مرد جوان را نسبت به او برانگیزد.

تسلط بانو حکمت ممکن است نشان دهنده‌ی یک شخصیت مادر باشد، به خصوص اگر این شخصیت پردازی فقط با آیه‌ی ۶ شروع شود. با این وجود، این واقعیت که پسر قرار است او را به دست آورد، یک جمله‌ی استعاری است که نشان می‌دهد او باید یک رابطه‌ی زن و شوهری را با او آغاز کند همانطور که در ادامه نشان داده خواهد شد. اکنون قصد دارم در مورد یک استعاره‌ی جدید در این متن صحبت کنم که به خوبی درک نشده است. نظرات و استدلال‌های مختلفی در این مورد وجود دارد، اما من سعی خواهم کرد تفسیر جدیدی از فعل را بر اساس تحلیل خود با کمک نظریه‌ی استعاره‌ی مدرن ارائه دهم.

در ابتدا، به نظر نمی‌رسد که کسب خرد که از طریق فعل «به دست آوردن» در آیه ۵ نشان داده شده است، به شناسایی او به عنوان یک شخص کمک کند، زیرا معمولاً کالاها به جای اشخاص برای فروش گذاشته می‌شوند. با این حال، دلایل متعددی خلاف این را نشان می‌دهد. اولاً، در بخش عمده‌ای از خاور نزدیک باستان، زنان به عنوان دارایی پدران یا شوهرانشان دیده می‌شدند.

برای مثال، به خروج ۲۱:۷، ۱۶:۲۲-۱۷ مراجعه کنید. دوم، فعل به دست آوردن در امثال ۸:۲۲ نیز استفاده شده است، جایی که خود حکمت شخصیت یافته بیان می‌کند که خدا او را در آغاز راه خود به دست آورده است. سوم، فعل به دست آوردن در امثال ۴:۷ نیز ظاهر می‌شود، جایی که حکمت قطعاً شخصیت یافته آغاز یا جوهر، یا مهمترین بخش، در امثال ۴:۷ و reshith است. این واقعیت که این با ظهور کلمه همچنین در امثال ۸:۲۲ همزمان می‌شود، ارتباط نزدیک بین امثال ۹:۵-۴ و امثال ۸:۲۲ را بیشتر تقویت می‌کند. چهارم، استفاده از فعل به دست آوردن در کتاب مقدس عبری می‌تواند به معنای تحریک رابطه زن و شوهر از طریق پرداخت مهریه باشد.

اغلب، این فعل به معنای خریدن کالاهای مختلف است. با این حال، گاهی اوقات، به عنوان مفعول مستقیم برای انسان‌ها به کار می‌رود. برای مثال، در پیدایش ۴.۱، حوا اعلام می‌کند که صاحب پسری شده است.

مثال دیگر در بخش‌هایی مانند لاویان ۲۵ آیات ۴۴-۴۵ آمده است که در آن بردگان مرد و زن خریداری می‌شوند. چنین خریدی از بردگان زن گاهی اوقات مستلزم تبدیل شدن آنها به صیغه یا همسر خریدار بوده است. اما استفاده بدون تبعیض از این فعل برای بردگان مرد و زن نشان می‌دهد که جنبه خرید قابل توجه است.

مرتبط‌ترین موضوع به بحث ما، خرید روت توسط بوعز در روت ۴ است. در روت ۴:۱۰، بوعز اعلام می‌کند که من روت موآبی، همسر محلون، را نیز به همسری خود درآورده‌ام. در اینجا، خرید یک زن توسط مرد توضیح داده شده و به صراحت بیان شده است که منجر به رابطه زن و شوهری می‌شود و برای گوینده جنبه ازدواج به وضوح در اولویت قرار دارد. با این وجود، همانطور که زمینه گسترده‌تر روشن می‌کند، حتی در اینجا نیز جنبه خرید در ازای قیمت، ضمنی و به صراحت بیان شده است.

پیش از این معامله، بوعز به خویشاوندش گفته بود که احساس می‌کنم از طرف نعومی، روت موآبی، بیوه مرد متوفی را نیز به دست می‌آورید تا نام مرد متوفی را در میراث خود حفظ کنید. روت ۴.۵. به دست آوردن زن روت بخشی از معامله‌ای است که شامل فروش زمین مطابق با قانون لورت می‌شود. فعل به دست آوردن بدون تمایز برای کالا و یک زن استفاده می‌شود، حتی اگر به دست آوردن زن به وضوح مستلزم ازدواج خریدار با او باشد.

همین الزام را می‌توان در اعلامیه خرید خود بوعز مشاهده کرد. او علناً اعلام کرد که امروز شما شاهد هستید که من تمام دارایی‌های الیملک و تمام دارایی‌های کلیون و محلون را از دست نعومی به دست آورده‌ام. اشاره به تمام دارایی‌های سه مرد متوفی در اینجا شامل روت نیز می‌شود که به عنوان همسر او، در اختیار پسر الیملک بود.

بنابراین، این بررسی مختصر از چگونگی استفاده از فعل «به دست آوردن» در کتاب مقدس عبری نشان می‌دهد که این فعل می‌توانست و مرتباً به صورت استعاری به تحریک رابطه زن و شوهر اشاره می‌کرد. اما همچنین نشان می‌دهد که جنبه پرداخت بها برای ایجاد رابطه معمولاً وجود دارد. بعداً وقتی معنای دقیق آن را در امثال ۸، آیه ۲۲ بررسی می‌کنیم، به این جنبه دوگانه فعل باز خواهیم گشت.

فعلاً کافی است اشاره کنیم که توصیه پدر برای کسب حکمت، یک عبارت استعاری است که او را ترغیب می‌کند هر بهایی را که برای کسب حکمت برای عروزش لازم است بپردازد. بنابراین، عبارت «حکمت را کسب کن، بصیرت را کسب کن، سخنان دهانم را فراموش نکن و از آنها روی مگردان. از این رو، در امثال آیه ۵، پیش‌بینی می‌شود که پسر باید برای عروزش حکمت کسب کند. با این حال، از آنجایی که حکمت، ۴ یک زن واقعی نیست، نباید به معنای تحت‌اللفظی آن بهای عروس را در نظر گرفت.

بلکه، این پرداخت ضمنی، روشی استعاری برای بیان این است که پسر باید تمام تلاش خود را بکند، همانطور که آیه ۷ روشن می‌کند. آغاز حکمت، کسب حکمت در ازای تمام اکتساب‌هاست. کسب بینش مطابق با کاربرد استعاری «به دست آوردن». «این جمله اغراق‌آمیز است و قرار نیست به معنای واقعی کلمه برداشت شود.

پسر باید نهایت تلاش خود را برای کسب حکمت از طریق تلاش آگاهانه برای به خاطر سپردن و اطاعت از سخنان پدر انجام دهد. همین ایده در تعدادی از عبارات دیگر در کتاب امثال بیان شده است که در آنها از فعل «به دست آوردن» برای بیان فرآیند خردمند شدن استفاده شده است. بنابراین، برای مثال، در امثال آیه ۲۳، آمده است که حقیقت را به دست آور و آن را نفروش، ۲۳.

خرد، آموزش و فهم را کسب کنید. و در اینجا فعل، همانطور که تضاد آن با فروختن نشان می‌دهد، دلالت، ضمنی انحصاری خریدن را دارد. با این وجود، در اینجا فعل کاملاً استعاری است زیرا اقلام فروشی، موجودات انتزاعی هستند که نمی‌توان آنها را به معنای واقعی کلمه خریداری کرد.

مفهوم ضمنی این است که تلاش جدی لازم است و این نوع تلاش به خوبی در امثال باب ۱۵، آیه ۳۲ بیان شده است. نقل قول: کسانی که به نصیحت گوش می‌دهند، فهم و درک کسب می‌کنند. کسب حکمت مستلزم توجه است.

به کاربرد مشابه معامله اقتصادی حتی در اصطلاح انگلیسی توجه کنید. و مستلزم اطاعت است. علاوه بر این، در امثال باب ۱۷، آیه ۱۶، و امثال باب ۱۸، آیه ۱۵، در اینجا آنها هوش را به عنوان پیش نیاز کسب خرد ادعا می‌کنند.

بنابراین، آداب و رسوم باستانی و جدید و کاربرد فعل به دست آوردن در کتاب مقدس عبری، هر دو از این ایده پشتیبانی می‌کنند که حکمت از آیه ۵ به بعد شخصیت‌پردازی شده است و این منجر به این نتیجه می‌شود که رابطه‌ای که در اینجا در نظر گرفته شده است، بین مادر و پسر نیست، بلکه بین زن و شوهر است و زن به عنوان شریک غالب است. والتکه پیشنهاد می‌کند که امثال ۴، ۵ تا ۹، نقل قول می‌کنم، احتمالاً حکمت زن را به عنوان عروسی که باید به دست آورد و دوست داشته شود، در نصیحت‌ها و به عنوان حامی که به معشوق خود در انگیزه‌ها پاداش می‌دهد، به تصویر می‌کشد. پایان نقل قول. این بخش زیادی از معنای درس را در بر می‌گیرد، اما تصویر حکمت را نمی‌توان به طور دقیق به عروس نصیحت‌ها و حامی انگیزه‌ها، همانطور که والتکه تلاش کرد، تقسیم کرد.

بلکه، این درس، خرد را به عنوان حامی قدرتمندی معرفی می‌کند که پسر قرار است به او ابراز علاقه کند رابطه‌ی مورد نظر پیچیده است. خرد تجسم‌یافته در اینجا، زنی قدرتمند و بانفوذ با جایگاه اجتماعی بالا و امکانات مالی قابل توجه است.

برای اینکه پسر بتواند او را به عنوان عروس خود انتخاب کند، باید در طول دوران نامزدی و پس از آن لیاقت او را نشان دهد. و به طور متناقضی، اگر او را به دست آورد، دیگر مال او نخواهد بود. او مال او خواهد بود.

در این رابطه، این مرد نیست که از او محافظت می‌کند. این زن است که از او محافظت می‌کند. رابطه‌ی بین دانشجوی حکمت و موضوع مطالعه‌اش به عنوان یک ازدواج موفق و شاد به تصویر کشیده می‌شود که در آن نقش‌های جنسیتی سنتی معکوس شده‌اند.

در این سخنرانی، شخصیت خردمند در سطح یک شخصیت‌پردازی ادبی زنده عمل می‌کند. او آموزه‌های پدر، را در قالب یک حامی قدرتمند، زنی مقتدر اما سخاوتمند و جذاب به تصویر می‌کشد که محبت مرد جوان یعنی اطاعت او را نشان می‌دهد و وفاداری شوهر تحت حمایت خود را پاداش می‌دهد. استراتژی ادبی این است که احساسات مرد جوان مانند محبت، تحسین، احترام، اعتماد و افتخار را برانگیزد.

خرد به عنوان یک جفت عالی به تصویر کشیده می‌شود و به پسر نشان داده می‌شود که اگر او را برای عروس خود به دست آورد، می‌تواند خود را خوش‌شانس بداند. پس چرا من این همه تحلیل دقیق از استعاره تجسم خرد را در اینجا انجام دادم؟ فکر می‌کنم چیزی که می‌خواستم در این بخش از سخنرانی نشان دهم این است که کسب خرد در آن زمان و اکنون شاید به بهترین شکل در ایده‌های یک جستجوی عاشقانه بیان شود. چیزی در مورد عاشقانه، در مورد میل، با ماهیتی تقریباً جنسی در جستجوی خرد واقعی وجود دارد.

چنین کاری بسیار طاقت‌فرسا، پیچیده و بی‌نهایت غنی‌کننده است.

اما این فقط مربوط به کسب دانش نیست. حکمت بسیار بسیار فراتر از این است. اکنون این بخش از سخنرانی را به پایان می‌رسانیم و در سخنرانی بعدی با سایر تجسم‌های حکمت در کتاب امثال ادامه خواهیم داد.